JAMIA HAMDARD
CENTRAL LIBRARY
ACC No. 1658
Date. 11.3.03

297.42092
J24N v2

خواجه خرد رحمه الله نقل کرد که شیخ الاسلام گفت که خرجه غلامی بود در بکارزکاه در خدمت خواجه وی از وی چیزها می دید و کرامات عظیم مشاهده می کرد و او را به ازاد کرد و بکارزکاه آمد و آنجا خانگی ساخت و مقام کرد و شیخ الاسلام گفت پیر خواجه وی را دیده ام و مرا از وی حکایت کرد و وی گفت وقتی سبلی آمده بود و پرسید که خداوند ترا کجا باید پرسید گفت خداوند هر کرا خواهد زر باید زرد و هر کرا خواهد غلام و پرستار زمین باید بوسید خرجه را همین توبس است شیخ الاسلام گفت که حال آن کدام محل غیرت است اما اختیار وی سبحانه بندگان را سبب و علت است بلال را آنانکه غلامی بود و حبشی بخواند و ابوجهل و عتبه شیبه را که سادات مکه بودند براند وی چه کرد و ایشان چه کردند جمله بعنایت و قسمت او باز بسته است و کسی را در ان سخن نه سد شیخ الاسلام گفت که چون کسی بیمار بودی یا دردی داشتی بخرجه شدی تا وی الحمد بخواندی را دت پدید آمدی و وقتی دانشمند گفت جز که الحمد نه راست نخواهی آنرا بر تو راست کنم گفت نه تو دل خود راست کن شیخ الاسلام گفت که من از خرقانی الحمد لله شنیدم که وی امی بود الحمد بمتوانست گفت و وی سید بود

در حال وبدمیدی

دانشمندی را دردی ان حالت بود بوسعد الحمد بخواند و بدمید به شد ان [illegible]

رونکار خود یود ابو عبد الله احمد بن عبد الرحمن بن نفر المالینی رحمه الله تعالی وی از مریدان مشایخ هرات از اقران شیخ عمو با وی حج اسلام کرده بود مشایخ حرم را دیده بود و صحبت داشته عالم بود به علوم ظاهر و باطن و ورزید و وسیع بکانه روزکار در تجرید و تنک دنیا سخن کردی سخن وی در دلها عظیم

(استنبول)
3051
4.25
3123

بوده است صاحب کرامات و ولایت بوده است یکی از اصحاب وی عبد الله بن محمد بن عبد الرحیم
گفت که شیخ من ابو عبد الله احمد نصر روزی مرا گفت برو و بگو
فلانکس را بگو که چنین و چنین کن من کاری چند بر داشتم خود را بگه باشد و آن
پیغام گزاردم بدانکس که گفته بود و بنشست از نماز بنزدیک شیخ باز آمدم آن وقت که از نماز
فارغ شد
رسیدم خواستم که چیز گزارم از انکس که بنشست وی را گفت بود یوم گفت که برو و سخن شیخ
مکن و اگر نه باز نتوانی گشت و سه ماه در راه عالی قبر وی مالینی مراقبت شیخ الاسلام
گفت که در اوایل حال بسیار بزیارت وی رفتی ابو نصر بن ابی جعفر بن ابی احمد
الهروی الجامی بادی قدس الله تعالی روحه و قبل ابو نصر محمد بن احمد بن ابی جعفر
عالم بوده بعلوم ظاهر و باطن و فقیه روزگار و باصل از کرمان بوده است سبب
توبه وی آن بود که روزی شخصی فتوائی او را در که چه فرمایند ائمه دین در بن مسئله
که شخصی مرد چون بالای جنازه رسید از روی بد دراز کوشی زد آن دراز گوش روی باز پس کرد
آن خواجه این خشم نیز بر مظلوم نراند و گفت ما فرد از عهده این خشم راندن
بیرون خواهی آمد اکنون بیست سالست که آن شخص میگرید و حالا آب چشم وی
بخون بدل شده است حکم طهارت و نماز وی چون باشد شیخ ابو نصر فتوی را
بخواند از هیبت این سخن بیهوش شدم چون بهوش باز آمدم احرام صحبت آن
شخص بست چون بمنزل وی رسیدم وی را در ان گریه و اندوه از دنیا برفته بود چون
دیدم بار روی نورانی و موی سفید و خون از دیده وی برامده و بر روی او چکه
شده امامی خندید بو نصر از خنده وی عجب آمد تکفین و تجهیز وی کردند و فارغ گزاردند
چون ابو نصر را بخاک بازگشت گریان پیری بوی رسید گفت ای جوانمرد چرا می گریی

عضب م
جوان م

مکرآیتی